

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### شرح اجمالی عبارات باب سلام کتاب مصباح الشریعه

دو هفته‌ی قبل که در خدمتتان بودیم، جلسه با خواننده شدن عبارات منسوب به امام صادق علیه السلام از کتاب مصباح الشریعه در باب سلام نماز پایان یافت. ابتدا اجمال آن را یادآوری می‌کنم.

حضرت فرمودند: سلام در پایان هر نماز به معنای امان است؛ یعنی هر کس که امر الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را توأم با خضوع برای خدا و خشوع در آن عمل، به جا بیاورد، این شخص هم از بلایای دنیا و هم از عذاب آخرت در امنیت و امان قرار می‌گیرد و بریء می‌شود. بعد حضرت فرمودند: سلام اسمی از اسماء خدای تعالی است که خدای متعال این اسم را در خَلْق خود به ودیعت نهاده است؛ تا در مبادلات، معادلات، معاملات و ارتباطاتشان و در مصاحبات، هم‌نشینی‌ها و مجالسات بین خودشان و در معاشرتی که با هم دارند، مفهوم، معنا و پیام این اسم را که سلم، صلح و امنیت است؛ حاکم کنند و حقیقت نام سلام در آن جاری شود. بعد فرمودند: اگر می‌خواهی سلام را در جای مناسب خود قرار دهی و حق سلام و معنای آن را ادا کنی، اول تقوا پیشه کن: «فَاتَّقِ اللَّهَ». بعد هم باید کاری کنی که دین، قلب و عقل تو از تو در امان باشد. نه عقلت و نه دین و قلبت از تو و از نفس، انیت و خودبینی‌هایت آسیب نبیند؛ هیچ‌یک لطمه نبیند. دین، قلب و عقلت را با ظلمت‌های معاصی و گناهان آلوده نکنی و همین‌طور کاری نکنی که دو مَلْکی که حافظان تو هستند؛ از تو منزجر، ملول و خسته شوند و از دست تو و به‌خاطر اعمال سوء تو از تو بترسند و حالت وحشت به آنها دست بدهد که این چه کسی است؟! چون آنها مأمور به نوشتن

اعمال ما هستند. فرمودند: کاری کنی که آنها هم از تو در سلامت باشند. بعد از ملائکه که مأمور ثبت اعمال هستند، دوستان تو و پس از آنها، حتی دشمنان تو از تو در امنیت و سلامت باشند؛ یعنی با دشمنت هم درست رفتار کنی. بعد فرمودند: کسی که نزدیکترین‌ها از او در امان نیستند، به طریق اولی کسانی که از او دورند هم در امان نخواهند بود؛ یعنی وقتی دین، عقل و قلبت از تو در امان نیست؛ ملائکه هم در امان نخواهند بود. زمانی آنها در امان نباشند؛ دوستان تو هم در امان نخواهند بود. هنگامی که دوستان تو در امان نباشند، دشمنان تو هم معنی سلم و سلام را از تو نخواهند دید و سلامت در ارتباطات با خودشان را از تو مشاهده نمی‌کنند. بعد حضرت فرمودند: کسی که سلام را در جای خودش قرار نمی‌دهد و حق سلام را ادا نمی‌کند، سلام او واقعی نیست. این چه سلامی است که می‌کند؟ «فَلا سَلامَ وَ لا تَسَليمَ»<sup>۱</sup> سلامی که می‌کند، سلام نیست. او در سلام کردن خود دروغ‌گو است؛ ولو اینکه خیلی بلند و رسا به این و آن سلام کند؛ ولی وقتی در دلش نقشه کشیده، از آنها کینه دارد، می‌خواهد کلاه سرشان بگذارد، به آنها ضربه بزند و گزندى به آنها برساند. این چه سلامی است که با زبان می‌کند؟ این فرد دروغ‌گو است؛ یعنی حرفی می‌زند که در دلش خلاف آن است. بعد فرمودند: بدان که خَلق در زندگی خود در این عالم و در دنیا بین فتنه‌ها و سختی‌ها هستند. انسان‌ها یا به نعمتی مبتلا می‌شوند و مسئولیت به‌جا آوردن شکر آن نعمت را دارند؛ یا به شدتی مبتلا می‌شوند و مسئولیت صبر و بردباری در آن دشواری‌ها را دارند. سپس فرمودند: کرامت در اطاعت

---

<sup>۱</sup> امام صادق 7، مصباح الشریعة، ص ۹۶ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۳۰۸ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶.

خداست و خواری در معصیت خدا و هیچ راهی به رضایت و رحمت الهی جز به فضل خدا نیست. اگر خدا رحمتش را شامل حال کسی می‌کند، از سر فضل و تفضل است؛ نه از سر عدل. هیچ کس طلبکار فضل و رحمت الهی نمی‌شود؛ ولو هرچه هم طاعت و عبادت به جا بیاورد. هیچ راهی هم به سوی طاعت خدا وجود ندارد، مگر با توفیقی که خدا به عبد بدهد. یعنی اگر طاعتی هم به جا آوردی، هنر خودت ندان؛ توفیق الهی بدان. هیچ شفיעی هم به سوی خدا وجود ندارد، مگر با اذن خدا و از سر رحمت پروردگار.

این عبارات مصباح الشریعة بود که بدون خواندن جملات عربی روایت، عبارات را به تقریب برایتان معنا کردم. نکته‌هایی در این روایت وجود دارد که آن جلسه نرسیدم توضیح دهم. امروز سه، چهار نکته را راجع به این عبارات توضیح دهم و از این بحث بگذریم.

#### نکاتی راجع به بحث سلام کتاب مصباح الشریعه

نکته‌ی اول اینکه حضرت فرمودند: سلام در پایان هر نماز، به معنای امان است. ادای اوامر الهی، آن هم توأم با خشوع و خضوع قلبی، سبب می‌شود که شیطان نتواند فرد را تحت تصرف خود بگیرد و دست شیطان از تصرف در عبد کوتاه می‌شود. وقتی فرد اهل اطاعت توأم با خشیت شد، شیطان نمی‌تواند به او تسلط پیدا کند؛ کما اینکه یکی از برجسته‌ترین اطاعت‌ها نماز است. قرآن فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup> نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد. فحشا و منکر چیزی است که شیطان می‌خواهد ما را به آن مبتلا کند. نماز اگر توأم با خشوع به جا آورده شود، انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد.

---

<sup>۲</sup>. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

پس فرد با انجام اوامر الهی و با به‌کار بستن سنت‌های پیامبر ﷺ توأم با خشوع، از تصرف شیطان نجات پیدا می‌کند؛ لذاست که از بلای دنیا و عذاب آخرت هم ایمن می‌شود؛ چون بزرگترین بلای دنیا این است که انسان اسیر شیطان شود و سبب عذاب آخرت هم فرمانبری از شیطان است. کسی که راه طاعت توأم با خشوع را در پیش گرفت، هم از بلای دنیا و هم عذاب آخرت در امان می‌ماند.

نکته‌ی دوم؛ اینکه نمازگزار در پایان نماز خود بعد از طی کردن سفر معراجی و در بازگشت از این سفر، سلام می‌دهد، این سلام، درخواست سلامت و امان در نزد اولیای خدا است. سلامت از چیست؟ سلامت از محبوب شدن، محتجب شدن و در حجاب قرار گرفتن از جمال محبوب است. چون این نمازگزار بالا رفت؛ ملاقات کرد و اکنون از معراج نماز خود پایین می‌آید؛ دوباره به این عالم برمی‌گردد و خلق را می‌بیند؛ منتهی می‌خواهد به‌گونه‌ای خلق را نبیند که خلق حجاب خدایی او شود. می‌خواهد از این خطر در امان باشد. احتجاب از جمال محبوب ازلی با حجاب‌های عالم کثرت، بالاترین عذاب برای اهل محبت است. بالاترین عذاب برای یک عاشق این است که او را از دیدن معشوقش محجوب کنند؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل، بعد از اینکه آن همه ترسناک و مخوف بودن جهنم و عذاب الهی را توصیف کردند؛ به خدا عرضه می‌دارند: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي»: ای خدای من! ای سرور من! ای مولای من! ای پروردگار من! «صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ» گیرم من بر عذاب الیم و عظیم تو که حتی آسمان‌ها و زمین بر آن

صبر ندارند، صبر کردم. «فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ»<sup>۳</sup> اما چگونه بر فراق تو صبر کنم؟! این است که فراق و محبوبیت از بزرگترین عذاب‌هاست و لذا نمازگزار در بازگشت از سفر معراج که رفته و دیدار کرده است و اکنون برمی‌گردد و عالم کثرت و موجودات آن را می‌بیند؛ نگران این است که نکند دیدن آنها حجابی از جمال محبوب ازلی شود و خدا را نبیند؛ لذا از خدای متعال طلب امان می‌کند. برای عاشق جمال الهی هیچ عذابی الیم‌تر از محروم شدن از دیدار حق، قابل‌تصور نیست. برای اهل محبت سوز فراق محبوب، اعظم از همه‌ی عذاب‌هاست. بنابراین سلام نماز اولیای خدا امان خواستن از بلای حجب ظلمانی‌هی دنیویه و یا حجب نورانی‌هی اخروی‌هی است. حجب ظلمانی‌هی دنیویه این است که انسان گول لذایذ دنیا را بخورد؛ درگیر پست و مقام، پول و ثروت، نام و شهرت و لذت و شهوت دنیا و امثال اینها شود و در این حجاب‌ها گیرکند. ولی خدا می‌خواهد هم از این حجب ظلمانی‌هی دنیویه در امان بماند و هم از حجب نورانی‌هی اخروی‌هی؛ یعنی عبادت و سیر و سلوک او هم برایش حجاب نشود و چنان مشغول اینها نشود که از خود خدا غافل شود. در پایان نماز چنین امانی را می‌خواهد. می‌خواهد هیچ‌یک از اینها، یعنی نه جنبه‌های مادی و دنیوی و نه جنبه‌های معنوی و اخروی، برای او حجابی از دیدار حق متعال نشوند.

نکته‌ی دیگر اینکه در عبارت مصباح الشریعة بود که حضرت فرمودند: سلام اسمی از اسماء خداست که خدای متعال او را در خلق به ودیعت نهاده است. این اشاره به این است که موجودات این عالم مظاهر اسماء الهی‌اند. اینکه اسم سلام در آنها به ودیعت نهاده شده؛

---

<sup>۳</sup> سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۸ و طوسی، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۸۴۷ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

یعنی موجود مظهر اسم سلام شده است. همه‌ی موجودات عالم مظاهر اسماء الهیه‌اند و لذا عبد سالک باید این حقیقت را، که در باطن و در ذات و خمیره‌ی وجود او وجود دارد، به ظهور برساند و اظهار کند؛ بتواند این حقیقت را به‌روشنی بیابد که همه‌ی خلائق مظاهر اسماء الهیه‌اند و با این دید به موجودات نگاه کند. وقتی با این دید نگاه کرد، در همه‌ی ارتباطات، معاملات، معاشرت، امانات و تعاملاتش حقیقت اسم سلام را جاری می‌کند؛ چون همه‌ی موجودات مظهر اسم سلامند؛ تجلی اسم سلام در آنها وجود دارد و به‌ودیعت نهاده شده است. هم در ارتباطات بیرونی و هم در مملکت درون، با قوای مُلکی و ملکوتی خود، حقیقت سلام را جاری می‌کند و سرایت می‌دهد. و الاً اگر خلاف این مرتکب شود، به ودیعه و امانت الهی خیانت کرده است؛ خیانت در امانت کرده و حق اسم سلام را که در او به‌ودیعت نهاده شده، ادا نکرده است. بنابراین حقیقت سلام را در جان خود، یعنی هم در قوای مُلکی و هم در قوای ملکوتی وجود خود، حاکم می‌کند و در همه‌ی عادات، عقاید، اخلاقیات و اعمالش این حقیقت را سرایت می‌دهد؛ تا همه‌ی وجودش هم از حقیقت سلام بهره‌مند شود، سالم بماند و به سلامت برسد.

پس از آن حضرت راه رسیدن به این سلام را فرمودند: «فَاتَّقِ اللَّهَ». راه رسیدن به این تقواست. تقوا مراتب و منازل دارد. در گذشته هم خدمتتان اشاره کرده‌ایم. تقوای ظاهر داریم؛ که انسان ظاهر خود را از آلودگی‌ها و تیرگی‌های گناهان عملی و قالبی محفوظ نگه‌بدارد. این تقوای عام و عوام است، که مرتبه‌ی پایین تقواست. مرتبه‌ی دوم تقوا در برابر تقوای ظاهر قرار دارد، که تقوای باطن است. یعنی انسان باطن خود را از افراط، تفریط، تجاوز و عبور کردن از حدّ اعتدال تطهیر کند؛ که این همان وادی اخلاق است.

گفتیم که در برابر هر خُلق حَسَن، یک حدّ افراط وجود دارد و یک حدّ تفریط. مثلاً شجاعت که یک خُلق حَسَن است؛ یک افراط دارد که تهوّر و بی‌باکی غیرعقلانه و غیرمنطقی است؛ یک حدّ تفریطی هم دارد که جُبْن، بزدلی و ترسو بودن است. بنابراین تطهیر باطن از تجاوز و عبور از حدّ اعتدال و مبتلا شدن به حدّ افراط و تفریط، تقوای خاصّه است؛ در برابر تقوای عامّه. مرتبه‌ی سوم، تقوای عقل است؛ به این معنی که انسان خود را از صرف کردن نیروی عقل در زمینه‌های غیرالهی حفظ و تطهیر کند.

علوم الهی همان علمی است که حاوی حقایق توحیدی و شرایع و ادیان الهی است. همه‌ی علوم، چه علوم طبیعی، چه حتّی دروس دینی، مانند فلسفه، عرفان، فقه و امثال آنها، اگر پرداختن به آنها به‌خاطر این باشد که بخواهیم مظاهر حقّ متعال را بشناسیم، ولو فیزیک، شیمی و امثال اینها را می‌خوانیم، این علم الهی است؛ یعنی اگر ما به هر علمی با رویکرد مظاهر خدا را در جهان خلقت شناختن و به آنها پی بردن بپردازیم، این علم الهی می‌شود و اگر رویکرد ما این نباشد، هرچه بخواهیم، حتّی فقه، اخلاق، فلسفه‌ی الهی، عرفان بخواهیم، علم الهی نیست. پس مهم رویکرد در پرداختن به علم است. اینجا بحث‌های مفصّلی وجود دارد که الآن فرصت و موقعیت طرح آنها وجود ندارد؛ مثل اینکه فرق رویکرد دوران سکولاریزم، یعنی دوران علم بعد از رنسانس، با علوم الهی چیست؟ آنها به جهان به‌منزله‌ی مظاهر خدا نمی‌پردازند، بلکه جهان منهای خدا را مطالعه می‌کنند؛ که بحث دیگری است و الان به آن نمی‌پردازیم.

مرتبه‌ی چهارم تقوا، تقوای قلب است. تقوای قلب یعنی نگه‌داشتن قلب از مشاهده و یاد غیرخدا. این تقوای اخصّ خواص و تقوای اولیای خداست. اینکه در حدیث داریم

خدای متعال فرمود: «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِي»<sup>۴</sup> من همنشین کسی هستم که با من همنشینی کند؛ همین خلوت قلبی است؛ اینکه انسان دل را از غیر خدا خالی کند و در خلوت خانه‌ی دل، با خدا همنشین شود. این خلوت بهترین خلوت‌هاست و هر خلوت دیگری که فرد به آن رومی آورد، مقدمه‌ای برای رسیدن به این خلوت است. حقیقت خلوت‌گزینی این است که در دل انسان خلوتی صورت بگیرد و انسان در دل جز خدا را نداشته باشد.

کسی که به همه‌ی مراتب تقوا متّصف شد، دین، عقل، روح، قلب و همه‌ی قوای ظاهری و باطنی‌اش در سلامت می‌مانند. لذا ملائکه‌ای هم که حَفْظَه‌ی او و موکّل بر اعمال او هستند هم به زحمت نمی‌افتند؛ آنها هم در سلامت می‌مانند و از او ملول، اندوهگین، خسته و وحشتناک نمی‌شوند. در ارتباطات، معاملات و معاشرت خود با خلق هم، چه با دوستان و چه حتّی با دشمنان، به سلامت رفتار می‌کند. او حقیقت سلام را در همه‌ی عالم می‌بیند؛ لذا ریشه‌ی عداوت از باطن قلب چنین کسی کنده می‌شود. ولو مردم با او عداوت می‌کنند؛ ولی او از سر عداوت با آنها تعامل ندارد. حتّی با دشمن خود هم که می‌جنگد، از سر کینه نیست که می‌جنگد. اولیای خدا اینگونه‌اند. یک ولیّ خدا وقتی در جنگ شمشیر می‌زند و دشمنی را از پا درمی‌آورد، از سر کینه نیست؛ نمی‌خواهد دقّ‌دلی خالی کند و اعمال عداوت نماید. او حقیقت سلام را در همه‌ی عالم جاری می‌بیند و تیغ را از سر خیراندیشی و خیرخواهی فرو می‌آورد. همان‌طور که وقتی یک پزشک جراح، در اتاق عمل، تیغ جراحی را برای پاره کردن شکم یک بیمار و انجام عمل جراحی به‌کار می‌اندازد، صورت ظاهر عمل خشنی است؛ او شکم بیمار را می‌درد؛ امّا باطن کار او این

---

<sup>۴</sup> سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۲۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۷۷ و محدّث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵.



است که می‌خواهد بیمار را از بیماری یا مرگ نجات دهد. یک ولیّ خدا هم اگر در میدان جنگ شمشیر می‌زند و دشمنی را از پا درمی‌آورد، می‌خواهد روح او را از شرّ نفس و بدن آلوده و معتاد به ظلم و کفر و گناه او نجات دهد. از سر خیراندیشی این کار را می‌کند؛ نه از سر کینه‌توزی و اعمالِ عداوت.

کسی که در همه‌ی مراتب وجود خود سلامت نباشد، هر مرتبه از وجودش، چه قلب، چه عقل، چه نفس و چه جسم او از سلامت و سلام محروم باشد، در همان مرتبه از فیض سلام محروم و به افق نفاق نزدیک است؛ چون ظاهراً سلام می‌دهد؛ اما باطناً از حقیقت سلام به‌دور است.

نکته‌ی آخر که در رابطه با حدیث شریف مصباح الشریعة عرض کنم این است که حضرت فرمودند: سلام اسمی از اسماء‌الله است که نزد خلق به‌ودیعت نهاده شده است؛ که گفتیم حاوی همین پیام است که خلق مظاهر اسماء‌الهی‌اند. لازمه‌ی تحقّق به حقیقت اسماء، خروج از ظلمانیّت انانیّت و خودبینی و دیدن جنبه‌ی ربوبی در خویشتن است؛ چون در این عالم، هر موجود یک رو به خدا دارد؛ که جنبه‌ی یلی‌الربی اوست و یک رو هم به عالم کثرت دارد؛ که جنبه‌ی یلی‌الخلق او است. لازمه‌ی تحقّق به حقیقت اسماء و مظهر اسماء‌الهیّه شدن، این است که عبد و سالک بتواند از انانیّت خود خارج شود؛ بهره‌ی ربوبیّت را در خود شهود کند و در آینه‌ی ذات خود جلوه‌ی حق را ببیند؛ و الاّ تا هنگامی که انسان در حجاب کثرت و در تصرف شیطان است، قلب او در غضب عدوّ‌الله، یعنی شیطان است. قلب او محلّ فرمانروایی خدا نیست؛ محلّ فرمانروایی شیطان است و توسط یک دشمن خارجی غضب شده است. هرچه تحت تأثیر این تصرف شیطانی باشد،

طبیعتاً بهره‌ی کمتری را از ربوبیت خواهد برد. مقام اسمیت را و این را که اسم خدای متعال است و همه‌ی عالم اسماء الله و مظاهر اسماء الله‌اند، در خود نمی‌بیند؛ در موجودات دیگر مشاهده نمی‌کند و عالم را مظاهر و تالار آینه‌ی تجلیات اسماء الهی نمی‌بیند. وقتی این حجاب برداشته شود، مشاهده می‌کند و خود و همه‌ی عالم را مظهر اسماء الله می‌بیند.

در سفر معراجیه‌ی نماز وقتی برمی‌گردد، با سلامت قلب و امنیت خاطری مراجعه می‌کند و لذا نظرش نسبت به همه‌ی موجودات نظر سلم، صلح و صفا می‌شود. با همه‌ی عالم در صلح و صفاست. حافظ می‌گوید: «شکر الله که میان من و او صلح افتاد». او با همه‌ی عالم در صلح است و صلح کل می‌شود. معنای با همه‌ی عالم در صلح است را هم توضیح داده‌ام و امیدوارم بدفهمی ایجاد نشود. نفی جهاد نمی‌کند؛ اما جهاد خود را هم از سر صلح انجام می‌دهد. با همه‌ی عالم در صلح است؛ دوستدار و خیرخواه همه‌ی عالم است؛ با همه‌ی عالم با صفا و سلم تعامل می‌کند؛ حقیقت اسم سلام را در همه‌ی موجودات عالم ساری و جاری می‌بیند؛ با همه‌ی آنها با تحقق به همین حقیقت معاشرت و معامله می‌کند و عالم را دارالسلام می‌بیند. به قول شاعر:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود      وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم  
قرآن فرمود: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»<sup>۵</sup> دارالسلام اسم بهشت است؛ اما همین‌جا دارالسلام می‌شود؛ چون وقتی حقیقت سلام را در همه‌ی عالم جاری دید، اینجا برای او دارالسلام و

<sup>۵</sup> سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۷.

خانه‌ی سلام می‌شود و عالم برای او مظهر اسم «السَّلام» می‌گردد. در نتیجه سالک دست تصرفِ خیانت همه‌ی خائنین را از جمال جمیل مطلق کوتاه می‌بیند. همه‌ی وجود خود، سرتاپای آن را و همه‌ی عالم را غرق در اسم سلام می‌بیند. در این مرحله است که پرده‌ها کنار می‌رود و یکی از اسرار قَدَر بر او مکشوف می‌شود. این سالک اگر با قدم سلوک علمی حرکت کرده باشد، سرّ این سخن حکیمانه را که همه‌ی عالم خیر محض است، درمی‌یابد؛ می‌فهمد که یعنی چه همه‌ی عالم خیر محض است؛ جز خیر در عالم نیست و «از خیر محض جز نکویی ناید»؟ سرّ این را در آن منزل درمی‌یابد. اگر هم از اصحاب سلوک و اصحاب معرفت و کرامت است؛ پرده‌ها کنار می‌رود و به اندازه‌ی ظرفیت قلبی و وجودی او خیریت، سلامت و امان الهی در قلب او تجلّی می‌کند. اینها چند تا نکته در بحث سلام بود.

از خدای متعال می‌خواهیم که حقیقت سلام را در جان، روح و قلب ما جاری کند و ما را با مشاهده‌ی حقیقت سلام در همه‌ی عالم، به سلم و صلح با همه‌ی هستی رهنمون شود؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ